

قلب بلوری

قلب بلوری

زهرا میان آبی

تهران - ۱۳۹۱

هرگونه استفاده از جلد و متن کتاب (اعم از: زیراکس، باز نویسی، ضبط کامپیوتری، تهیه CD) بدون اجازه کتبی ناشر و مؤلف ممنوع است. متخلفان به موجب بند ۵ ماده ۲ قانون حمایت از مؤلفان، مصنفان و هنرمندان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

سرشناسه	زهرامیان آبی
عنوان و نام پدیدآور	قلب بلوری / زهرامیان آبی
مشخصات نشر	تهران: نشر علی، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۴۲۴ ص.
شابک	: 978 - 964 - 193 - 112 - 6
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
موضوع	: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ا۸ ای۱۶ / PIR ۸۲۲۳
رده‌بندی دیویی	: ۸۴۳ / ۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۱۵۲۰۵۴
تاریخ درخواست	: ۱۳۸۹
تاریخ پاسخگویی	: ۱۳۸۹

تقدیم به آرام جانم

گاهی شب می‌گسترده بر بام‌های کوچک ما و خاموش می‌گذرد

بی‌ستاره‌ای

گاهی پاییز دل اندوهگینش را می‌سپارد و پاورچین پاورچین

می‌گذرد بی‌عبور کلاغی

گاهی هم تو می‌آیی می‌نشینی بر نیمکتی و می‌گذری بی‌کلامی

نشر علی: انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین، خیابان روانمهر غربی، شماره ۱۳۶

تلفن: ۶۶۴۹۱۸۷۶ - ۶۶۴۹۱۲۹۵

قلب بلوری

زهرامیان آبی

چاپ اول: بهار ۱۳۹۱

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

نمونه خوان اول: صبا آشتیانی

نمونه خوان نهایی: سپیده شفق نژاد

ویراستار: مرضیه کاوه

لیتوگرافی: اردلان

چاپ: غزال، صحافی: تیرگان

حق چاپ محفوظ

ISBN 978-964-193-112-6

آدرس وبسایت: www.alipub.ir

آدرس پست الکترونیک: Info@alipub.ir

قیمت ۱۰۰۰۰ تومان

فصل ۱

صدای مامان دوباره توی گوشم پیچید:

- سوگل، سوگل! باز نگیری بخوابی. چند مرتبه یه چیز رو بگم؟ باید
بری حموم تا سریع موهات خشک بشه، کلی کار دیگه هم داریم که
هنوز به هیچ کدومشون نرسیدیم.

و در حالی که تند تند مشغول مرتب کردن و گردگیری لوازم خونه
بود دایم زیر لبش غر می زد و از زمین و زمونه گلایه می کرد.

- هیچ معلوم نیست این دختره چه مرگش شده انگار قراره برای من
خواستگار بیاد. حالا کی گفته حتماً باید جواب بله رو بدی که ماتم
گرفتی؟ حالا به جهنم صد سال دیگه شوهر نکن. بابا بذار دو تا آدم
حسابی در این خونه رو بزنی که یه وقت کسی فکر نکنه دختر دم بخت
تو خونه دارن، ولی کسی از دم خونشون رد نمی شه، تو کی می خوای
دست از این مسخره بازی هات برداری و مثل آدم زندگی کنی؟ خودتو
تارک دنیا کردی که مثلاً چی بشه؟ اصلاً چی رو می خوای ثابت کنی،
آب رفته از جوی رو نمی شه برگردوند.

مامان پشت سر هم غر می زد اما من بی خیال انگار توی عالم

دیگه ای سیر می کردم، اصلاً توجهی به حرفاش نداشتم. برام مهم نبود
قراره چه کسی برای خواستگاری بیاد خونمون.

مطمئن بودم جوابم منفی، دیگه چه فرقی می کرد به خودم برسیم و
ظاهرمو درست کنم. اگر به خاطر خلاصی از دست غرزدن های مامان
نبود امروز هرطور بود یه جایی خودمو گم و گور می کردم. آخه
حوصله هیچ کسی رو نداشتم حتی خودمو چه برسه به این که بخوام
جلو چند تا آدم، مثل فشن های تلویزیون مانور بدم.

مامانم چند روزی بود خواب از سرش پریده و یکسره می گفت:

- یه خانوم خیلی محترم و شیک پوش اومده دم در گفته که می خوام

همراه پسرم برای یه امر خیر مزاحمتون بشم.

به خاطر همین مامان یه طوری رفتار می کنه انگاری من یه سی و پنج
سالی دارم و ترشیدم رو دستش و تازه این اولین خواستگاریه که برام
پیدا شده. نمی دونم این همه عجله اش برای ازدواج من چیه!؟

به خاطر همین از سر خوشحالی دیروز با کلی اصرار منو همراه
خودش به بازار پارچه فروشا برد و برام چند متری پارچه خرید. آخه
می گه زشته دختر جلو خواستگارش بلوز و شلوار بپوشه، قباحت داره!
خدا رو شکر تو تمام لباس های من یه دونه دامن برای شکرگذاری
پیدا نمی شه.

طفلی عمه از صبح که بیدار شده قید تموم خیاطی های روزانه شو
زده و یه سره نشسته پای چرخ خیاطی. اونم با صبر و حوصله. انگاری
اونم بدش نمی یاد یه خواستگار خوب برای من پیدا بشه، شایدم دلش
می خواد منو از این حال و هوا بیرون بیاره. حالا از کجا معلوم که این
خواستگاری خوبه؟ اونم یه آدم غریبه که هیچ شناختی روش نداریم و

اخلاقش دستمون نیست.

از یه طرف صدای غرزدن مامان و از طرف دیگه صدای چرخ
خیاطی عمه برای لحظه ای قطع نمی شد، انگار همه رو اعصاب من راه
می رفتن. نمی دونم چرا سرم گیج می رفت! با این گرمای کلافه کننده ی
تیرماه که نفس رو تو سینه حبس می کنه پتو رو روی سرم کشیدم و تو
تاریکی زیر پتو چشمامو باز کردم. ذهنم برگشت به خاطرات دقیقاً
شش ماه پیش، همه چی به قدری سریع اتفاق افتاد و تموم شد که هنوز
گیج و منگم و فقط بهش فکر می کنم. اون قدر سریع شروع شد و
اون قدر ناگهانی تموم شد که نفهمیدم چی شد.

جمعیت زیاد بود مثل پرتقال آب گرفته می شدم و تا برسم خونه، نایی برام نمونه بود. اما چه می شد کرد متأسفانه من حتی کرایه‌ی اتوبوس رو به سختی جور می کردم چه برسه به این که بخوام هر روز مبلغی تقریباً پنج برابر اون رو کرایه بدم.

سوز سردی می وزید و روی پوست می نشست. از شدت سرما دستمو توی جیب پالتوم مچاله کردم و لرزشی ناشی از سرما به بدنم دادم. لباسم اون قدری ضخیم و گرم نبود تا بتونه جلوی سرمای بهمن ماه رو بگیره. خیلی دلم می خواست یه پالتوی شیک و گرون قیمت مثل تمام دخترای مدرسه تنم باشه یا لنگه‌ی همون‌هایی که تن مانکن‌های خوش استیل مغازه‌ها کرده بودند، ولی بی پولی بد دردی! به نظر من یه آدم بی پول همیشه با حسرتاش زندگی می کنه و تو آرزوهاش غرقه.

از وقتی خودمو شناختم تو حسرت زندگی دیگران بودم و با رویاهام شب رو به صبح می رسوندم. گاهی وقتا از این که این قدر بدبخت و بیچاره آفریده شدم از به دنیا اومدنم به شدت بیزار می شم و از این که تو زندگی نصیب همچین پدر و مادری شدم به خودم لعنت می فرستم. از بچگی همیشه غم و غصه جلوتر از خودم راه می رفت. از همون موقع یاد گرفتم نباید آرزوی خیلی چیزارو داشته باشم.

نمی دونم تو حکمت خدا چیه که این همه زحمت می کشه و بنده خلق می کنه بعدش آزارشون می ده! یکی رو اون قدر خوشبخت می کنه که دلش می خواد سالای سال زندگی کنه و عمرش بشه عمر حضرت نوح و یکی مثل من بینوا، که از به وجود اومدن خودم متنفرم... والا اگر منم یه بابا و مامان تحصیل کرده و پولدار داشتم دلم می خواست همیشه زنده باشم و از این همه نعمت و خوشی حداکثر استفاده رو ببرم. من

فصل ۲

ده دقیقه می شد تو صف اتوبوس منتظر ایستاده بودم، مثل همیشه شلوغ و پرسر و صدا، ازدحام جمعیت و صدای بلند خانم‌هایی که مشغول صحبت کردن در مورد انواع مختلف گوشت، مرغ و ماهی منجمد تا برداشتن یارانه از کالاها بودند و بوی تند سیگار افراد بی ملاحظه حسابی کلافه‌ام کرده بود. بعضی از این خانم‌ها، انگاری صبح که از خواب پا می شن کله پاچه می خورن که این همه انرژی برای حرف زدن دارن و کم نمی یارن! وقتی کسی رو برای شنیدن اراجیفشون پیدا کردن باید تموم مشکلات و گرفتاری‌های زندگی‌شونو اعم از مالی و غیرمالی تا اختلافاتشون با شوهر و عروس و مادر شوهرشونو، یک به یک توضیح بدن، آخر سر هم تموم گرفتاری‌ها رو گردن خواهرشوهر و بدی و سیاهی اقبالشون می ندازن. با خودم فکر کردم لابد بازم اتوبوس تو ترافیک لعنتی گیر کرده. چه قدر آرزو داشتم حداقل یک هفته با خیال راحت می تونستم مسیر خونه تا مدرسه رو با تاکسی برم و پیام و مجبور نباشم تا رسیدن به خونه حداقل سه چهار بار سوار و پیاده بشم. حالا سوار و پیاده شدنش یه طرف، از بس فشار